

Fear of God (Taqwa) in the Quran: Some Notes on Semantic Shift and Thematic Context

Eric Olander¹

Abolfazl Hori²

1. Faculty of Fortwine School of Fine Arts, Purdue University, Indiana (Original Author).

2. Faculty of English Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak. Iran. a-horri@araku.ac.ir

Orgina Research

Received:

2022-12-31

Accepted:

2023-02-24

Keywords

Piety; Fear;
Semantic
Change;
Thematic
Texture;
Computer
Analysis.

Abstract: One of the most ubiquitous terms in the Qur'an, taqwa, or 'fear of God', serves as a major theme and leitmotif of the wider Quranic vision. This study explores, both lexically and semantically, the way in which this term is situated within the Quranic universe of discourse, proposing that by attending to the broader semantic dynamism of the text itself we are in a better position to understand the range and scope of the vision which shaped the Qur'an's key thematic structures. Methodologically, the study has made use of a systematic statistical survey of the Quranic lexicon, deriving by way of computer-aided analysis a comprehensive inventory of all morphological derivations of radicals connoting the general idea of 'fear', a larger semantic grouping to which the term taqwa belongs. Predicated upon the results of this empirical survey, the study takes as its primary analytic framework the Qur'an's inherent intertextual reflexivity and argues that observable semantic shifts in the rhetoricity of the term taqwa represent circumstantial developments in the text's basic chronology.

خوف از خدا (تقوا) در قرآن؛

نکاتی چند در باب تغییر معنایی و بافت مضمونی^۱

اریک آلاندر^۱ ابوالفضل حری^۲

۱. هیئت علمی دانشکده هنرهای آزاد فورت‌واین، دانشگاه پوردو، ایندیانا (نویسنده اصلی)

۲. هیئت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران.

(مترجم) a-horri@araku.ac.ir

چکیده: از منظر قرآن، تقوا از جمله مضامین و بن‌مایه‌های اصلی است. این مقاله نشان می‌دهد چگونه این واژه از حیث واژگانی و معنایی، در بطن سپهر فراخ‌تر گفتمان قرآنی جای می‌گیرد و پیشنهاد می‌کند در پرتو عنایت به پویایی‌شناسی معنایی گسترده‌تر متن قرآن، از موضعی بهتر می‌توانیم طیف و دامنه نگرشی را که به ساختارهای مضمونی کلیدی قرآن شکل می‌دهند، استدرک کنیم. از حیث روش‌شناسی، این مقاله، از مطالعه آماری نظام‌مند واژگان قرآنی بهره گرفته و به کمک تحلیل رایانه‌ای، فهرستی جامع از تمام مشتقات واج‌ساختی ریشه‌هایی ناظر به مفهوم کلی «ترس» به دست می‌دهد که گروه معنایی بزرگتری مشتمل بر واژه تقوا را تشکیل می‌دهند. این مقاله براساس نتایجی که از مطالعه تجربی فراچنگ آمده، انعکاس‌مندی بینامتنی ذاتی قرآن را به‌مثابه چارچوب تحلیلی خود تلقی و استدلال می‌کند تغییرات معنایی محسوس در بلاغت اصطلاح تقوا، از سیر تطور و تکون آن در چینش اصلی متن قرآن حکایت می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد توجه به سیر تاریخی چینش متن قرآن، همچنان مفید معنا می‌افتد.

صص: ۱۶۹-۱۹۵

مقاله: ترجمه

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۱۲/۰۵

کلید واژه‌ها:

تقوا؛ خوف؛ تغییر

معنایی؛ بافت

مضمونی؛ تحلیل

رایانه‌ای.

^۱ مشخصات مقاله به این شرح است:

Ohlander, Erik (2005). Fear of God (Taqwa) in the Quran: Some Notes on Semantic Shift and Thematic Context. Journal of Semitic Studies L/1, 137-152.

مقدمه مترجم

حقیقت این است که از آن زمان که قرآن به لاتین و از لاتین به برخی زبان‌های اروپایی به‌ویژه فرانسوی و انگلیسی و آلمانی ترجمه شد، مورد توجه علمای کلیسا در وهله نخست، و پژوهشگران و اندیشمندان غربی در وهله‌های بعدی، قرار گرفت. اگر خواسته باشیم حدیثی مفصل را مجمل بیان کرده باشیم، باید بگوییم از بدو اولین ترجمه‌های قرآن به زبان‌های اروپایی تا به عصر حاضر، دودسته از پژوهشگران غیرمسلمان و مسلمان، قرآن را به معاینه‌های گوناگون درآورده‌اند. معاینه‌های غیرمسلمانان از سده دوازدهم تا اواخر سده نوزدهم، وجه غالب بوده است و معاینه علمای مسلمان هم از بدو نزول قرآن و به‌ویژه از سده دوم هجری تا به عصر امروز پیوسته در جریان بوده، هرچند در سده بیستم این معاینه در پرتو رویکردهای جدید، صورت جدی‌تر و روشمندانه‌تر به خود گرفته است. از میان معاینه‌های علمای غیرمسلمان، دو نوع معاینه چشم‌گیرتر بوده است. معاینه نوع اول که تا پیش از عصر روشنگری وجه غالب بوده، مطالعه قرآن به‌ویژه از رهگذر ترجمه، عمدتاً برای شناخت قرآن برای مقابله با آموزه‌های آن در برابر آموزه‌های سنت مسیحی بوده است. از همین روست که به گفته ریپین^۱ (۲۰۰۶)، رهبران اولیه کلیسا مانند یوحنا دمشقی، قرآن را مستقیم و غیرمستقیم مطالعه می‌کردند تا بتوانند آن را نقد کنند. بنابراین، یوحنا دمشقی با نگارش کتاب *Apology of Al-Kindi* (۸۳۰م/ ۲۱۵ق) تلاش می‌کند از مسیحیت در برابر اسلام دفاع کند (Rippin, 2006, p. 238). اندکاندک این نگاه تقابلی به قرآن به این سمت و سو سوق می‌یابد که نویسندگان مسیحی در قرون وسطی، قرآن را عمدتاً کتابی در تأیید و صحت کتاب مقدس در شمار آورند. براساس همین دیدگاه است که در اوایل سده شانزدهم، مارتر لوترکینگ، شناخت و مطالعه قرآن را امری ضروری تلقی می‌کند. از پی گسترش صنعت چاپ و هم‌زمان با عصر روشنگری، نگاه تقابلی و کم‌وبیش مغرضانه، جای خود را به نگاه و مطالعات نقادانه قرآن می‌دهد. در واقع، همه بحث اینجاست که این نوع نگاه نقادانه متأسی از مطالعه نقادانه کتاب مقدس است که در عصر روشنگری با عنوان «نقد عالی»^۲ خود را نشان می‌دهد. «نقد عالی» در واقع، بر آن است که نشان بدهد کتاب مقدس نیز مانند هر پدیده دیگری، قابل نقد و بررسی است و از این‌رو، بسیاری از آموزه‌های کتاب مقدس را می‌توان با سنجه‌های علوم تجربی به آزمایش گذاشت و صحت و سقم آن آموزه‌ها را از نزدیک بررسی کرد. از این‌رو به نظر می‌رسد این نوع نگاه به

1. Rippin.

2. High Criticism

کتاب مقدس، تأثیر خود را بر مطالعه قرآن نیز برجای می‌گذارد و اندیشمندان غربی به تصور اینکه قرآن نیز بسان کتاب مقدس قابل نقد و بررسی است، به قرآن نزدیک می‌شوند، حال آنکه نیک می‌دانیم قرآن برخلاف کتاب مقدس، از هرگونه تحریف و تغییری مصون مانده است، از این رو روش‌های نقد عالی کتاب مقدس، چندان در کتاب مقدس رایج است، به کار مطالعه قرآن نمی‌آید. باین حال، این نوع نگاه نقادانه، به دو رویکرد خاورشناسان به علوم قرآنی در سده هجدهم و نوزدهم دامن می‌زند: رویکرد پوزیتیویستی^۱ و رویکرد فقه‌اللغوی^۲. از این رو، آنچه از نقد عالی کتاب مقدس نصیب مطالعات قرآنی می‌شود، یکی همین رویکرد پوزیتیویستی است که بسام الجمل (۱۳۸۹) به سه دستاورد منفی این رویکرد برای قرآن اشاره می‌کند: نفی مطلق نبوت پیامبر (ص)؛ منشأ بشری قایل شدن برای قرآن در ساخت و محتوا، و باور به اینکه قرآن در سده دوم هجری تدوین و تبویب شده است. از میان مهم‌ترین طرفداران این رویکرد می‌توان به خاورشناس مجاری اگناس گلدزیهر (متوفی ۱۹۲۱) و ویلیام مویر (متوفی ۱۹۰۵) اشاره کرد. برای نمونه، گلدزیهر در بخش نخست کتاب «العقیده و الشریعه فی الاسلام»، هرگونه اصالت وحی پیامبر (ص) را نفی می‌کند و ویلیام مویر را این نفی نبوت را به سخنی دیگر بیان می‌کند (الجمل، ۱۳۸۹، صص. ۳۷-۳۸). باین حال، از رویکرد پوزیتیویستی که فاصله می‌گیریم و به رویکرد فقه‌الغهای عمدتاً آلمانی محور پا می‌گذاریم، ویژگی‌های زبانی و بررسی نسخ خطی قرآنی بیشتر مورد توجه اندیشمندان غربی قرار می‌گیرد (الجمل، ۱۳۸۹، صص. ۳۹). مهم‌ترین دغدغه‌های این رویکرد را عبارت می‌دانند از: تحقیق درباره مهم‌ترین منابع سیره، مغازی، علوم قرآنی، و نگارش مقدماتی بر آنها؛ بررسی تاریخ قرآن و نظر درباره ترتیب سوره‌ها؛ نگارش ترجمه‌های قرآن و ژرف‌کاوی در برخی مسائل علوم قرآن از جمله قرائت، اسباب نزول و مکی و مدنی بودن سوره‌ها. از شاخص‌ترین اندیشمندان این رویکرد می‌توان به این افراد اشاره کرد: گیگر^۳ در سده نوزدهم کتابی با عنوان «یهودی‌گری و اسلام» می‌نویسد کوشیده است نشان بدهد اسلام بسیاری از آموزه‌های خود را از یهودیت گرفته است؛ ویل در سال ۱۸۴۴ کتابی با عنوان «مقدمه‌ای انتقادی-تاریخی بر قرآن» و نولد که در سال ۱۸۵۶ کتابی با عنوان «تاریخ قرآن» را منتشر می‌کند. همچنین افرادی مانند فلوگل، بل و بلاشر از میان اسلاف و ریبین از میان اخلاف تلاش می‌کنند ابزارهای نقادانه در مطالعه تاریخی را در بررسی زبان و متن قرآن به معاینه درآورند.

1. Positivist Approach

2. Philological Approach

1 Geiger

با این حال از دو سده هجدهم و نوزدهم که بیرون می‌آییم و به سده بیستم پا می‌گذاریم، علاوه بر اندیشمندان غیرمسلمان، اندیشمندان مسلمان نیز به مطالعات قرآنی علاقه‌مند می‌شوند. به نظر می‌رسد سیر مطالعات قرآنی چه در نزد علمای مسلمان و چه غیرمسلمان در پرتو نحله‌های و نظریه‌های کلی مطالعات ادبی و به‌ویژه زبان‌شناختی، به مطالعه قرآن به‌منزله متنی ادبی - زبانی متمایل می‌شود. کلی گفته باشم، مطالعات قرآنی در چند دهه گذشته بسیار فراگیر بوده و در رویکردهای مختلف تلاش شده که زوایای ناپیدای قرآن بر آفتاب شود. یکی از رویکردهای جذاب و البته پرمسأله، رویکردهای زبان‌شناختی و به‌ویژه تحلیل گفتمان به قرآن است. این رویکردها که البته در سنت مطالعات اسلامی دامن‌گستر بوده و آغاز آن به زمان نزول قرآن برمی‌گردد، بر آن است که زبان قرآن را از دیدگاه نحله‌ها و رهیافت‌های زبان‌شناسی در قرن بیستم، بررسی کند. از این رو، چندی است که مطالعات قرآنی و قرآن‌پژوهی در کشورهای اسلامی و غربی مقبول طبع صاحب‌نظران و قرآن‌پژوهان افتاده و در این میان، مطالعه قرآن به‌منزله اثری ادبی که ویژگی‌های زبانی و بلاغی بی‌همتا دارد، از مناظر گوناگون و به‌ویژه، رویکردهای زبان‌شناسی نقش‌گرا و متن‌محور (درون‌متنی) و از همه مهم‌تر، گفتمان‌کاوی و تحلیل گفتمان، جایگاه درخور یافته و در صدر مطالعات قرآنی قرار گرفته است.

حال اگر خواسته باشم سیر قرآن‌پژوهی در غرب را خلاصه کرده باشم، می‌توانم بگویم این سیر در بدو ترجمه قرآن به زبان‌های اروپایی، از نگاه تقابلی و چه‌بسا مغرضانه به قرآن شروع شده؛ پس از عصر روشنگری، به نگاه تاریخی - نقادانه حرکت کرده و به نگاه‌های تحسین‌برانگیز زبانی - سبک‌شناختی در پرتو نحله‌های جدید نقد و نظریه ادبی پیش‌آمده است. مقاله «ترس، تقوا در قرآن» از آلاندر از جمله مقاله‌هایی است که می‌کوشد واژه قرآنی «تقوا» را از منظر واژساختی و به کمک بسامدگیری تبارشناسی کرده و معنای اصلی و فرعی آن و واژگان مترادف با آن را در قرآن از منظر فقه‌اللغوی بررسی کند که در جای خود تأمل‌برانگیز است. مترجم در ترجمه مقاله کوشیده به متن اصلی وفادار بماند، اما از آنجا که احساس کرده نویسنده در بررسی معنای واژه تقوا به همه منابع و به‌طریق اولی، منابع شیعی دسترسی نداشته است، تلاش کرده با دادن پاورقی، ذکر هم از منابع شیعی به میان آورد تا خوانندگان بتوانند تصویری کامل‌تر از شبکه معنایی مرتبط با واژه «تقوا» و واژگان مترادف به دست آورند. بدیهی است برخی مطالب نویسنده ممکن است با منابع شیعی همخوانی کامل نداشته باشد، اما نگاه دقیق نویسنده نشان می‌دهد تا چه اندازه کوشیده است که با رویکردی بی‌طرفانه و علمی به موضوع نزدیک شود. بحث البته درباره

معناهای واژه «تقوا» بسیار است که خوانندگان را به مدخل تقوا در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی از دکتر مهدی مطیع ارجاع می‌دهم. حال، ترجمه اصل مقاله ذکر می‌شود. چنان‌که مرحوم فضل‌الرحمان در مطالعه خود درباره مضامین قرآن خاطر نشان می‌کند، مفهوم «خوف از خدا» (تقوا)^۱، افزون بر اینکه یکی از مضامین بنیادین پیام قرآنی محسوب

۱. تقوا، اصطلاحی دینی و اخلاقی است. تقوا، از مصدر وقایه، در لغت به معنای «حفظ کردن و نگاه داشتن از بدی و گزند» است. گفته‌اند این کلمه در اصل «وقوی» بوده که واو آن به تاء بدل شده است. مصدر اتقاء از همین ریشه به معنای «ترسیدن و حذر کردن» است. اسم فاعل آن، تَقَى و مَتَّقَى به معنای «صاحب تقوا» است. همچنین گفته شده است که تقوا یعنی «مصون داشتن خویش از آنچه خوف آسیب و گزند آن وجود دارد». به سبب ملازمت میان تقوا و خوف، این واژه را خوف نیز معنا کرده‌اند (فراهیدی؛ راغب اصفهانی؛ جوهری، ذیل «وقی»؛ زوزنی، ج ۱، ص. ۱۲۶؛ ج ۲، ص. ۷۱۶؛ زمخشری، قسم ۲، ص. ۲۵۵؛ ابن منظور، ذیل «وقی»؛ طریحی، ذیل «وقا»؛ شرتونی، ذیل «وقی»).

۱) در قرآن و تفاسیر. در قرآن کریم واژه «تقوی» هفده بار و مشتقات آن بیش از دویست بار آمده است. بررسی موارد کاربرد این کلمه نشان می‌دهد که تقوا در قرآن به چند معنا به کار رفته است. ابتدایی‌ترین معنای این واژه به کاربرد آن در میان عرب پیش از اسلام بر می‌گردد؛ فعل اتَّقَى، در زبان آنان لزوماً معنای دینی یا اخلاقی نداشته و در زمینه‌ای عرفی به این معنا بوده که شخص میان خود و چیزی که از آن می‌ترسد، حایل و مانعی مادی قرار دهد تا از گزند آن حفظ شود (ایزوتسو، ۱۳۶۱، ص. ۳۰۵). در قرآن فعل اتَّقَى، بارها به این معنا به کار رفته است، از جمله «أَفَمَنْ يَتَّقِي بُرْجُوه سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (آیا آن کس که با چهره خویش عذاب سخت روز قیامت را از خود باز می‌دارد؛ زمر: ۲۴)، یعنی در روز قیامت دست‌های انسان گناه‌کار - که ابتدایی‌ترین سپر دفاعی او در برابر آسیب و گزند است - چنان بسته است که او برای حفظ خود باید چهره اش را، که شریف‌ترین عضو اوست، حایل قرار دهد (فراء، ج ۲، ص. ۴۱۸؛ فخررازی، ج ۲۶، ص. ۲۷۴). تعبیر «سَرَّابِيلٌ تَقِيكُمْ الْحَرَّ» (جامه‌هایی که شما را از گرما حفظ می‌کند؛ نحل: ۸۱) و «لِبَاسُ التَّقْوَى» (اعراف: ۲۶) نیز ناظر به این معناست؛ زیرا لباس، پوشش و حایلی است که تن آدمی را از گرما و سرما حفظ می‌کند. پیش از اسلام این معنای مادی اتَّقَى، گاه استعلا یافته به معنای اخلاقی به کار می‌رفته است که نمونه‌هایی از آن در اشعار عرب جاهلی دیده می‌شود، از جمله در این مصراع عمرو بن اَهِمَّ سَعْدَى: «وَكُلُّ كَرِيمٍ يَتَّقِي الدَّمَ بِالْقَرَى» (رجوع کنید به ابوتمام، ص. ۵۴۱)، یعنی انسان کریم در برابر نگاهش دیگران مهمان نوازی را حایل خویش می‌کند. همین معنا در زمینه‌ای مشابه در قرآن نیز دیده می‌شود: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى» (اما کسی که بخشایش و پرهیزگاری کرد؛ لیل: ۵). واژه اتَّقَى، در انتزاعی‌ترین حالت، البته با همان ساخت معنایی، در میان حنیفیان (رجوع کنید به حنیف*) در زمینه‌ای معنوی به کار می‌رفت و به این معنا بود که شخص در برابر مجازات و عقاب الهی، اطاعت و عبادت را سپر خویش قرار دهد (ایزوتسو، ۱۳۶۱، ص. ۳۰۸). طبرسی (ج ۱، ص. ۱۱۹) قولی را آورده که بنابر آن متقی کسی است که اعمال صالح خویش را سپر عذاب الهی قرار دهد. با این معنا می‌توان برخی آیات راجع به تقوا را تفسیر کرد، از جمله این آیه را: «... وَ اتَّقَوْهُ وَاَقِيمُوا الصَّلَاةَ...» (ز او بترسید و نماز بگزاید؛ روم: ۳۱).

معنای دیگر تقوا در قرآن، ترس از خدا یا، به تعبیر دقیق‌تر، ترس از قهر یا عذاب اوست که ممکن است شخص گناه‌کار در حیات دنیوی یا اخروی بدان دچار شود (طبرسی، ج ۳، ص. ۲۴۰؛ ذیل مائده: ۲، ج ۷، ص. ۱۱۳؛ ذیل حج: ۱). این ترس آمیخته به احترام، حاصل آگاهی در برابر مالک روز داوری است و با ترس معمولی تفاوت دارد (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۴) و در حوزه معنایی ای قرار دارد که مفاهیمی چون خوف و خشیت* با آن هم ردیف و هم معنایند (نور: ۵۲؛ انبیا: ۴۸-۴۹؛ طبرسی، ج ۸، ص. ۷۶۹؛ ذیل زمر: ۱۶).

مفهوم تقوا بتدریج در سیر نزول آیات (رجوع کنید به زرکشی، ج ۱، صص. ۲۸۰-۲۸۱) بسط یافت و اعمال دینی را نیز در بر گرفت. سومین معنای تقوا در قرآن، رعایت اوامر و نواهی خداوند (طباطبائی، ج ۵، ص. ۱۶۳) یا به تعبیر دیگر، عمل به طاعت و ترک معصیت است (طبرسی، ج ۱، ص. ۱۱۸، ج ۲، ص. ۸۲۳؛ طباطبائی، ج ۱۹، ص. ۲۱۸). اگر مراد، تقوا به معنای «احتراز» باشد، احتراز از انجام دادن نواهی و ترک اوامر معنا می‌شود (فخررازی، ج ۳، ص. ۲۲۳)؛ بدین معنا، ترس از عذاب الهی می‌

می‌شود، «احتمالاً مهم‌ترین اصطلاح کلیدی قرآن نیز به حساب می‌آید» (Rahman, 1989). این جستار نشان می‌دهد چگونه این مفهوم از حیث واژگانی و معنایی، در بطن سپهر فراخ‌تر گفتمان قرآنی جای می‌گیرد و پیشنهاد می‌کند در پرتو عنایت به پویایی‌شناسی معنایی گسترده‌تر متن قرآن، می‌توانیم طیف و دامنه نگرش به ساختارهای مضمونی کلیدی قرآن را از موضعی بهتر استدراک کنیم. از حیث روش‌شناسی، این جستار،

تواند انسان را به سوی تبعیت از اوامر و ترک نواهی خداوند سوق دهد: «وَ كَذَلِكَ نُزِّلْنَا هُوَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ...» (این چنین آن را قرآنی عربی نازل کردیم و در آن گونه‌گون هشدار دادیم، شاید بترسند؛ طه: ۱۱۳). پیوستگی مفهوم تقوا با امر به طاعت و نهی از معصیت در آیات بسیاری آشکار است، از جمله: امر به نماز (روم: ۳۱)، امر به روزه (بقره: ۱۸۳ و ۱۸۷)، امر به زکات (اعراف: ۱۵۶)، امر به انفاق یا به نظر مفسرانی همچون طبرسی (ج ۱، ص. ۱۲۲)، امر به زکات (بقره: ۲-۳؛ آل عمران: ۱۳۳-۱۳۴) و نهی از ربا (بقره: ۲۷۸). در اغلب آیاتی که تقوا یا مشتقات آن به این معنا آمده است می‌توان توصیه‌ای (امر یا نهی) یافت، از جمله توصیه به رعایت احکام و حدود الهی در آیه ۱۸۷ سوره بقره: «...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الَّتِي لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (اینها حدود فرمان خداست، پیشتر می‌یابید. خدا آیات خود را این چنین بیان می‌کند، باشد که به پرهیزگاری برسند). شاید بتوان گفت این معنا، در کنار تقوا به معنای «خدا ترسی»، آشکارترین معنای تقوا در قرآن است.

ذیل معنای یاد شده و مرتبط اما متفاوت، با آن می‌توان معنای دیگری برای تقوا در قرآن یافت که عموم مفسران آن را معنایی مستقل ندانسته‌اند. در این معنا، تقوا نوعی حالت قلبی و ملکه نفسانی است که مایه بصیرت انسان به طاعت و معصیت (در مقام نظر) و پس از آن، محرک اراده او به رعایت اوامر و نواهی خداوند (در مقام عمل) است. حصول این معنا، منوط به تبعیت از اوامر و نواهی خداوند و مداومت بر آن است تا، به اصطلاح اخلاقیون، آن حال به ملکه (در عرفان: «مقام») تبدیل شود. به این ترتیب، عمل به طاعت و اجتناب از معصیت، شرط لازم برای رسیدن به تقواست. تعبیر «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یا «لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ»، در پایان آیاتی که احکام و حدود الهی را بیان می‌کنند و مراقبت بر آنها توصیه می‌شود، بر این معنا دلالت دارد (برای نمونه رجوع کنید به بقره: ۱۸۷؛ انعام: ۱۵۳). همچنین آیاتی که در آنها به نسبت تقوا و قلب اشاره شده است (حجرات: ۳؛ حج: ۳۲)، دال بر این معنایند. در آیه ۳۲ سوره حج از تقوای قلب سخن گفته شده است: «... وَ مَنْ يُعْطِ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (کسانی که شعائر خدا را بزرگ می‌شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دلپایشان باشد). طباطبائی (ج ۱۴، ص. ۳۷۴) در تفسیر این آیه، حقیقت تقوا را امری معنوی دانسته که جایگاه آن قلب است. صدرالدین شیرازی (ج ۱، ص. ۲۱۸) نیز تقوا را از مقامات قلبی دانسته است.

با ملاحظه معنای یاد شده می‌توان سیر بسط معنایی تقوا را در قرآن مشاهده کرد. معنای اولیه تقوا (حایل قراردادن در برابر عذاب الهی) پس از گذشتن از مرحله میانی (ترس مؤمنانه از خدا)، بسط و تحول یافت و معنای «تبعیت از اوامر و نواهی خداوند» را پیدا کرد (ایزوتسو، ۱۳۶۱، ص. ۱۳).

معنای مذکور با یکدیگر در ارتباط وثیق بوده منظومه تقوا را تشکیل می‌دهند؛ به این معنا که ترس از عذاب خداوند (معنای دوم)، موجب رعایت اوامر و نواهی او (معنای سوم) می‌شود و شخص به این وسیله، میان خود و قهر و عذاب الهی حایلی قرار می‌دهد (معنای اول) و تبعیت از اوامر و نواهی خداوند رفته‌رفته موجب می‌شود که تقوا در قلب مؤمن ملکه شود (معنای چهارم).

توجه به مفاهیمی که در قرآن در کنار تقوا (متضاد یا هم‌رتبه و مترادف آن) آمده است، می‌تواند به درک بهتر این مفهوم کمک کند. برخی از مفاهیمی که در قرآن در تقابل با تقوا مطرح شده عبارتند از: «فجور» (شمس: ۸) به معنای ارتکاب معصیت، و «إثم و عُذْوَان» (مجادله: ۹؛ مائده: ۲) به معنای ترک آنچه بدان امر شده و تجاوز از حدود الهی (رجوع کنید به طبرسی، ج ۳، ص. ۲۴۰؛ ج ۸، ص. ۷۳۸). صفت «جَبَّار» — که طبرسی (ج ۶، ص. ۷۸۲) آن را «متکبر» معنا کرده — در تقابل با «تَقِيٌّ» (مثلاً در سوره مریم: ۱۳-۱۴) و «ظالمین» — که همو (ج ۹، ص. ۱۱۴) آن را «کافر» معنا کرده — در تقابل با «مُتَّقِينَ» (مثلاً در سوره جاثیه: ۱۹) آمده است (دانشنامه جهان اسلام، بابک عباسی، ذیل این واژه).

از مطالعه آماری نظام‌مند واژگان قرآنی بهره می‌گیرد و به کمک تحلیل رایانه‌ای، فهرستی جامع ارائه می‌کند از تمام مشتقات واج‌ساختی ریشه‌های ناظر به مفهوم کلی «ترس» که خود گروه معنایی بزرگتری مشتمل بر واژه تقوا را تشکیل می‌دهند.^۱

این جستار، براساس نتایج حاصل از این مطالعه تجربی، بازتاب بینامتنی ذاتی قرآن را چارچوب تحلیلی خود تلقی می‌کند و ضمن کارآمد دانستن چارچوب ادراکی برای بررسی سنت تفسیری اسباب‌النزول^۲ و استفاده افرادی مانند مویر، نولدکه و گریم در سده نوزدهم و سپس، بل در سده بیستم^۳ از این چارچوب ادراکی در بازآرایی‌های مدرن خود از قرآن، استدلال می‌کند که تغییرات معنایی محسوس در بلاغت اصطلاح تقوا، از سیر تطور و تکون آن در چینش اصلی متن قرآن حکایت می‌کند. درحالی‌که، رویکرد تاریخی - فقه‌اللغوی به مطالعات معطوف به ویژگی‌های خاص متنی، مضمونی و بلاغی متن قرآنی، قطعاً دریچه‌هایی

۱. برای این منظور از نرم‌افزار زیر استفاده شده که امکان جستجو در میان مدخل‌های واژگانی را فراهم می‌کند، هر چند برای اطمینان، نسخه اصلی عربی و معیار قرآن را نیز پیش چشم داشتیم:

CD-ROM package, al-Qur'an alkarim, ver. 7.0 (Sakhr and Global Islamic Software Co., Cairo, 1997).

۲. اسباب‌النزول، شاخه‌ای از علم سنتی تفسیر قرآن (علم‌التفسیر) است که به زمان، مکان، و جزئیات مرتبط با نزو آیات و سوره‌های قرآنی خاص نظر دارد. در باب تاریخچه و گستره این حوزه، نک به:

Andrew R (1988), 'The Function of asbab alnuzul in Qur'anic Exegesis', BSOAS 51:1 (1988), 1-19, and, 'The Exegetical Genre asbab al-nuzul: A Bibliographical and Terminological Survey', BSOAS 68:1 (1985), 1-15.

3. William Muir, *The Cora n: Its Composition and Teaching* (London 1878); Hubert Grimme, Mohammed, II: *Einleitung in den Koran, System der koranischen Theologie* (Munster 1895), 25ff.; and, Theodor Noldeke and Friedrich Schwally, *Geschichte des Qorans*, (Leipzig, 1909-38), 1:58-234 the history and scope of which is summarized by W.M. Watt and Richard Bell in Bell's *Introduction to the Qur'an* (Edinburgh 1970), 109-12 and 175-6.

به نظر می‌آید سنت نقد علمی کتاب مقدس است که بخش اعظم مطالعات قرآنی را در سده نوزدهم رقم زده است؛ از آن جمله است روش‌های پژوهشگری مانند یولیوس ولهاوسن که جعبه‌ابزاری روش‌شناختی را برای مطالعه قرآن ارائه کرده است. عموماً، باور این پژوهشگران این است که مطالعه قرآن باید از پی مطالعات نولدکه و ریچارد بل، به این نکته بپردازد که چگونه می‌توان تکه‌تکه بودن ظاهری متن قرآن را تبیین کرد. نک به

The Qur'an: Translated with a Critical Rearrangement of the Surahs (2 vols, Edinburgh 1937, 1939), and: *Introduction to the Qur'an* (Edinburgh 1953), esp. 82-99.

به تازگی، وانزبرو تلاش کرده از رهگذر بحث درباره اواخر سده دوم و اوائل سده سوم دوره اسلامی در کتاب خود، ماهیت تکه‌بودن متن قرآنی را تبیین کند.

Sources and Methods of Scriptural Interpretation (Oxford 1977).

تازه را برای تحقیق و تفحص برگشوده است^۱، این جستار نشان می‌دهد توجه به سیر تاریخی چینش متن قرآن، همچنان مفید معنا می‌افتد.

۱. تقوا به مثابه برساختی قرآنی

مفسران قرآن، مفهوم «ترس از خدا» را غالباً با کمک اسم «تقوا»، برساختی مذهبی تعریف می‌کنند؛ از این رو، در تفسیر جلالین آمده است: «اتقی این است که شما با قرار گرفتن پشت جوشن پرستش (عبادت)، خود را از خشم الهی محافظت می‌کنید»^۲. تقوا که از ریشه و. ق. ی. به معنای «محافظت کردن»، «نگهبانی دادن» یا «دفاع کردن از چیزی در برابر چیزی دیگر»^۳ است و در این معنا، ۱۹ مرتبه در قرآن تکرار شده، تلویحاً ترس خاشعانه از خدا را به ذهن متبادر می‌کند؛ در واقع، هم به معنای محافظت انسان از خود است در برابر اعمالی که نباید از فرد مؤمن سر بزند و هم توسعاً، محافظت انسان از خود در برابر عذاب اخروی^۴. مترجمان انگلیسی قرآن، تقوا را به طرق مختلف ترجمه کرده‌اند: سیل (Piety)؛ آربری (Godfearing, Godliness, Fear) و پیکتال (Warding off Evil, Pious Duty, Right Conduct). در بافت قرآنی، کاربرد تقوا و مشتقات آن با این معادل‌ها، جور در می‌آید و این از آن روست که واژه تقوا، غالباً بار اخلاقی مثبت دارد که از مسلمانان انتظار می‌رود آن را تحصیل کنند. از این رو، این واژه را اغلب در آیات ناظر به پند و نصایح اخلاقی می‌بینیم که حول و حوش مباحث رفتار اخلاقی و انگیزه‌های خاص مترتب بر آن در جریان است (برای

۱. تغییر در نگاه پژوهشگران غربی از رویکرد تاریخی - فقه‌الغوی به رویکردهای دیگر در سده بیستم رخ داده است. برای مطالعات بیشتر، نک به:

Daniel Madigan's 'Reflections on Some Current Directions in Quranic Studies', *Muslim World* 85:3 (1995), 345-62; as well as a rather dated, although still quite useful, review article by Fazlur Rahman: 'Some Recent Books on the Qur'an by Western Authors', *The Journal of Religion* (1984), 73-95; to which should be added: Richard C. Martin, 'Understanding the Qur'an in Text and Context', *History of Religions* 21:4 (1982), 361-84..

برای نگاه پساخترگراییانه به قرآن، نک به:

Michael S (1991). 'Sound, Spirit and Gender in Surat al-Qadar', *JAOS* 111:2, 239-59.

ترجمه این مقاله در همین کتاب آمده است.

Hamid D (2000). 'In the Absence of the Face', *Social Research* 67:1.

2. Jalal al-Din al-Mafalli and Jalal al-Din al-Suyuti, al-Jalalayn, electronic text, *ibid.*, al-Qur'an al-Karim.

3. Ibn ManAur, *Lisan al- Arab* (Beirut 1955-6), 15:401-2.

4. Lane, *Lexicon*, 1:310; John Penrice, *A Dictionary and Glossary of the Koran* (London 1873), 23 and 162; Ibn ManAur, *Lisan*, 15:402; De Sacy, *Grammaire arabe*, 2nd edn (Paris, 1831), 1:293 and 2:252, 497.

نمونه، بقره: ۱۹۷، مائده: ۲ و ۸؛ توبه: ۱۰۹؛ یوسف: ۹۰؛ فتح: ۲۶). تقوا در متبلورترین معنای خود، طیف کاملی از کیفیات را رقم می‌زند که رفتار مؤمنان را در این دنیا، تعریف و تحدید کرده و امید به فرجامی خیر را در دل آنها زنده می‌گرداند.

بسامد واژه تقوا که فقط ۱۷ مرتبه در قرآن تکرار می‌شود، از حیث آماری، از بسیاری از واژگان مشتق از ریشه و. ق. ی. که در قرآن تکرار می‌شوند، اهمیت کمتر دارد. کلمات مشتق از این ریشه و. ق. ی. در کل، ۲۵۸ مرتبه در قرآن تکرار می‌شوند که رایج‌ترین بسامد این واژگان فعل «اتقی» است که اسم «تقوا» از آن مشتق می‌شود. این فعل در حالت معلوم کامل، ۲۷ مرتبه؛ معلوم ناقص «یتقی»، ۵۷ مرتبه؛ حالت امری «اتقی»، ۸۲ مرتبه و وجه وصفی معلوم، ۴۹ مرتبه در قرآن تکرار می‌شود. وقوع سایر کلمات مشتق از این ریشه، عبارت‌اند از: (۱) شکل فعلی «وقی» که در زمان حال کامل، ۵ مرتبه؛ معلوم ناقص (یقی)، ۳ مرتبه؛ حالت امری (قی)، ۶ مرتبه؛ مجهول ناقص (یوقی)، ۲ مرتبه و با وجه وصفی وقی، ۳ مرتبه، تکرار می‌شود؛ (۲) اسم مذکر «تقی» (صفت تفضیلی اتقا)، ۵ مرتبه تکرار می‌شود؛ (۳) و اسم مؤنث تقاه. این فعل در شکل اصلی خود به خداوند اشاره می‌کند که در مقام فاعل، مؤمنان را از شیطان و آتش جهنم محافظت (وقاء/ یقی) می‌کند (برای نمونه، غافر/ ۴۵؛ دخان/ ۵۶؛ طور/ ۱۸ و ۲۷)؛^۱ یا اینکه، درخواست مؤمنان از خداوند را نشان می‌دهد که آنها را از آتش جهنم محافظت کند (برای نمونه: بقره: ۲۰۱؛ آل عمران: ۱۶ و ۱۹۱). در سایر مشتقات این ریشه، نه خداوند بلکه ابنای بشر است که دائماً توصیه می‌شوند از طریق خوف از خدا (اتقاء)، خداترس بودن (اتقی) و متقی بودن، تقوا را رعایت کنند.

متأسفانه، مفهوم کلی «خوف از خدا» آن‌گونه که در واژه تقوا آمده، این امکان را به ما نمی‌دهد که از آنچه در حالت فعلی این کلمه و نیز معنای قرآنی آن مستتر است، تصویری کامل بر سازیم. برای آنکه بتوان ادراک کامل‌تری از این واژه در قرآن به دست آوریم، لازم است آن را در بافتی بزرگ‌تر قرار دهیم؛ یعنی ببینیم خود قرآن درباره «ترس» چه می‌گوید. همان‌گونه که نشان خواهیم داد، می‌توان با زمینه‌مندسازی معنایی مفهوم «ترس از خدا» در برابر تکرار ایده کلی «ترس» در قرآن، به همراه تحلیل بافت‌های مضمونی و تطور گاهشمارانه مفاهیم مستتر در واژگان مشتق از ریشه اصلی و. ق. ی. به این مهم نائل آییم.

۱. فَوْقَاةَ اللَّهِ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵) پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می‌کردند حمایت

فرمود، و فرعونیان را عذاب سخت فروگرفت. (۴۵)

لَا يَدْرُقُونَ فِيهَا الْمُؤْتِ إِلَّا الْمُؤْتَةَ الْأُولَىٰ وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) در آنجا جز مرگ نخستین، مرگ نخواهند چشید و [خدا]

آنها را از عذاب دوزخ نگاه می‌دارد. (۵۶)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) پرهیزگاران در باغ‌هایی و [در] ناز و نعمتند. (۱۷)

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) پس خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب گرم [مرگبار] حفظ کرد. (۲۷)

درک تمام و کمال مفهوم «ترس از خدا» به طریق اولی، فقط از طریق پی بردن به تفاوت‌ها یا شباهت‌های این مفهوم با سایر انواع «ترس» در قرآن و توجه به سیر تطور مفاهیم تقوا در قرآن، حاصل می‌آید.

۲. طیف معناشناختی ترس

پیش از آنکه مجموعه مفاهیم حول وحوش واژه «تقوا» را بررسی کنیم، لازم است طیف معنایی مفاهیم مرتبط با «ترس» را در متن قرآنی از نظر بگذرانیم. همان‌گونه که خواهیم گفت، قرآن، انواع مختلف ترس را با واژگان مختلف نشان می‌دهد و اینکه، کاربرد واژگان خاص، ظاهراً برحسب بافت مضمونی، از الگویی عموماً یک‌دست تبعیت می‌کند. گستره مفهوم کلی «ترس» در قرآن، که از ترس اندک تا وحشت فراوان و از رفتار مورد مراقبت تا پرهیزگاری تمام و کمال، طیف‌بندی می‌شود، مشمول واژگانی می‌شود که از نه ریشه اصلی مشتق می‌شوند که به ترتیب وقوع آماری عبارتند از: (۱) ر. و. ع؛ (۲) ر. ع. ب؛ (۳) ف. ز. ع؛ (۴) ر. ه. ب؛ (۵) ش. ف. ق؛ (۶) ح. ذ. ر؛ (۷) خ. ش. ی؛ (۸) خ. و. ف؛ (۹) و. ق. ی. وقوع واژگان مشتق از این ریشه‌ها، گرچه دامنه معنایی همانند دارند، از حیث بسامد وقوع و میزان تنوع واج‌شناختی، به طرز گسترده در تغییر است.

اولین واژه از میان این واژگان یعنی اسم «روع»، فقط یکبار در قرآن ذکر می‌شود (هود: ۷۴): «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»، پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مزده [فرزنددار شدن] به او رسید، درباره قوم لوط با ما [به قصد شفاعت] چون و چرا می‌کرد.

این واژه که آبری آن را به awe ترجمه می‌کند، بیشتر از ترسی خبر می‌دهد که در آیه ۷۰ همین سوره از آن ذکر به میان می‌آید: «فَلَمَّا رَأَىٰ أُيُودِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ» و چون دید دست‌هایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: «مترس، ما به‌سوی قوم لوط فرستاده‌شده‌ایم.»

در این آیه، از برساخت قیدی «خیفه»، در آیه ۷۴ به «روع» تعبیر می‌شود. به معنای دقیق کلمه، برخی مفسران مانند طبری، ابن کثیر و قرطبی، «روع» را که لفظی مفرد است، با واژه «خوف» در معنای ترس صرف، مترادف می‌دانند^۱. وانگهی، عمده لغت‌نامه‌های

1. al-ʿabari, Jami { al-bayan {an ta'wil ay al-Qur'an, ed. MaImud MuIammad Shakir (Cairo 1955), 15:401-2; Ibn Kathir, Tafsir al-Qur'an al-{aim, ed. Sami b. MuIammad al-Salama (Riyadh 1997), 4:335; al-Qurʿubi, al-Jami (li-aḡkam al-Qur'an) (Cairo 1939), 9:72.

کلاسیک عربی نیز همین معناها را برای واژه «روع» پیشنهاد می‌کنند. در اینجا، نباید از نقش بافت آیه غافل ماند که بی‌آنکه معنای کلی آیه را تغییر دهد، «خوف» را به جای «روع» به کار می‌برد.

واژه دیگر، اسم «رعب» است که معمولاً به «وحشت» ترجمه می‌شود و پنج مرتبه در قرآن تکرار می‌شود و یگانه حالتی است که ریشه را نشان می‌دهد. این واژه دائماً برای نشان دادن وحشتی که خداوند در قلب منکران پیامبر ایجاد می‌کند، به کار می‌رود. از این رو، خداوند به مؤمنان وعده می‌دهد که: «سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا وَاهُمُ النَّارُ وَ بِنَسْ مَثْوَى الظَّالِمِينَ» (۱۵۱): به زودی در دل‌های کسانی که کفر ورزیده‌اند بیم خواهیم افکند، زیرا چیزی را با خدا شریک گردانیده‌اند که بر [حقانیت] آن، [خدا] دلیلی نازل نکرده است. و جایگاهشان آتش است، و جایگاه ستمگران چه بد است.

و این آیه: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (۱۲) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فراز گردن‌ها را بزیند، و همه سرانگشتانشان را قلم کنید.

یا این آیه در اشاره به خیانت یهودیان بنونظیر: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»: اوست کسی که، از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کرد. گمان نمی‌کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود، و [الی] خدا از آنجایی که تصور نمی‌کردند بر آنان درآمد و در دل‌هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه‌های خود را خراب می‌کردند. پس ای دیده‌وران، عبرت گیرید.

به همین ترتیب، فعل «فزع»، سه بار در حالت معلوم کامل و دو بار به صورت اسم فعلی «فزع»، برای اشاره به وحشت حاصل از روز قیامت، به کار می‌رود. این کلمه در همه نمونه آیات به استثنای یک نمونه، وحشت ناظر به روز قیامت را تصویر می‌کند.

نمل: ۸۷: «وَ يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ»: و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که

در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواند. و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند.

سبأ: ۵۱: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»: و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند.

انبیاء: ۱۰۳: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» دلهره بزرگ، آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند [و به آنان می گویند]: این همان روزی است که به شما وعده می دادند.

نمل: ۸۹: «وَوَيْومَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتَوُّهُ دَاخِرِينَ»: و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواند. و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند.

یگانه کاربرد متفاوت این فعل، در سوره ۲۲ آمده است که به مهارت های قضاوتی داود اشاره می کند: «إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَشْطِطْ وَ أَهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ» وقتی [به طور ناگهانی] بر داوود درآمدند، و او از آنان به هراس افتاد، گفتند: «مترس، [ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن، و از حق دور مشو، و ما را به راه راست راهبر باش.»

مضمون و محتوای این آیه ناظر است به داوری در روز قیامت که در دو آیه ۱۵ و ۲۶ به آن اشاره شده است: «وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» (۱۵) و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی برند که هیچ [مجال] سر خاوندی در آن نیست. «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن، و زنه از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده اند عذابی سخت خواهند داشت.

کلمه دیگر فعل «رَهَبَ» و کلمات «رَهَبَ» (انبیاء: ۹۰)؛ «رَهَبَ» (قصص: ۳۲) و «رَهَبَ» (حشر: ۱۳)، فقط سه بار در حکم فعل به کار می روند: یک بار به صورت فعل معلوم ناقص «یرهبوا» (اعراف: ۱۵۴)؛ دو بار به صورت فعل امری «ارهب» (بقره: ۴۰؛ نحل: ۵۱). در گفتمان قرآنی، این فعل متعدی در معنای «ترس از چیزی داشتن» یا «چیزی را با ترس

نگاه داشتن» به کاررفته است. از این رو، ریشه این فعل، به معنای «ترس و وحشت» (awe) است. این ترس در همه نمونه‌ها به جز یک استثناء، در معنای ترس از خدا به کاررفته است. از این رو، در بقره: ۴۰: خداوند از بنی اسرائیل می‌خواهد: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»: ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتیم به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید.

و همچنین در نحل: ۵۱، در خطاب به مشرکان مکه: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» و خدا فرمود: «دو معبود برای خود مگیرید. جز این نیست که او خدایی یگانه است. پس تنها از من بترسید.».

و باز در اعراف: ۱۵۴، در اشاره به عهد و پیمان با بنی اسرائیل: «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» و چون خشم موسی فرو نشست، الواح را برگرفت و در رونویس آن، برای کسانی که از پروردگارش بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود.

سایر موارد وقوع این کلمه در انبیاء: ۹۰ در اشاره به تولد یحیی (ع) و معجزات عصا و یدبیبضاء موسی در قصص: ۳۲ اتفاق می‌دهد: «فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ وَ وَجَّهُ إِنْهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغْباً وَ رَهْباً وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»: پس [دعای] او را اجابت نمودیم، و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته [و آماده حمل] کردیم، زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند. اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء و اضمم إليك جناحك من الرهب فذائك برهانان من ربك إلى فرعون و ملائیه انهم كانوا قوماً فاسقین (۳۲): «دست خود را به گریبان بر تا سپیدی گزند بیرون بیاید، و [برای رهایی] از این هراس بازویت را به خویشتن بچسبان. این دو [نشانه] دو برهان از جانب پروردگار تو است [که باید] به سوی فرعون و سران [کشور] او [ببری]، زیرا آنان همواره قومی نافرمان‌اند.».

صورت فعلی «اشفق» (ش. ف. ق) و وجه معلوم آن، «مشفق»، به ترتیب دو و هشت مرتبه در قرآن تکرار می‌شوند. این فعل که معمولاً به حالت ایستایی و مصدر اسمی «ترسیدن»، واهمه داشتن یا «به خود لرزیدن» ترجمه می‌شود، فقط حالت معلوم کامل را دارد و ترس و واهمه در قبول مسئولیت (احزاب: ۷۲) یا انجام دادن معاملات (مجادله: ۱۳) اشاره می‌کند: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَسْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (۷۲): ما امانت [الهی و بار تکلیف] را

بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و [لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود. «الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَى اللَّهَ بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْإِيمَانِ لَيَلْعَبُنَّ بِهِ جَهَنَّمَ وَهُمْ لَا يُدْرِكُونَ» (۱۳): آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

از طرف دیگر، وجه وصفی «مشفق»، عمدتاً به ترس معادشناختی و ترس از خداوند اشاره می‌کند.^۱ از این رو، این وجه هم در اشاره به ترس مؤمنان و هم بیم و هراس کافران از رویارویی با عذاب الهی به کار می‌رود (برای نمونه، کهف: ۴۹؛ انبیاء: ۴۹؛ شوری: ۱۸ و ۲۲؛ طور: ۲۶ و معارج: ۲۶) و دو بار نیز به همراه اسم «خشیه» به افرادی اشاره می‌کند که خداوند از آنها راضی است (انبیاء: ۲۸؛ مؤمنون: ۵۷): «وَوَضَعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا» (۴۹) و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده می‌شود، آن گاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی، و می‌گویند: «ای‌وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است.» و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد (کهف: ۴۹).

«الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (انبیاء: ۴۹) کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و از قیامت هراسناکند.
«يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (شوری: ۱۸) کسانی که به آن ایمان ندارند شتاب‌زده آن را می‌خواهند، و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن هراسناک‌اند و می‌دانند که آن حق است. بدان آنان که در مورد قیامت تردید می‌ورزند، قطعاً در گمراهی دور و درازی‌اند.

«تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (شوری: ۲۲) [در قیامت] ستمگران را از آنچه انجام داده‌اند، هراسناک می‌بینی و [جزای عملشان] به آنان خواهد

۱. علامه طباطبایی می‌نویسد: کلمه «مشفقین» مشتق از «شفقت» و اصل شفقت رقت است. راغب در مفردات می‌گوید: اشفاق عنایت آمیخته با ترس را گویند، چون مشفق کسی را گویند که نسبت به مشفق علیه محبت و علاقه دارد، و از آثار سوء عملش نسبت به جانش می‌ترسد، و این محبت آمیخته با ترس اشفاق است (المیزان؛ ج ۱۳؛ ص. ۴۵۰).

رسید، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌های بهشت‌اند. آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت این است همان فضل عظیم.

«قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ» (طور: ۲۶) گویند: «ما پیشتر در میان خانواده خود بیمناک بودیم.

«وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابٍ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» (معارج: ۲۷) و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناک‌اند.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ» (انبیاء: ۲۸) آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است می‌داند، و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند و خود از بیم او هراسانند.

«إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» (مؤمنون: ۵۷) در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند.

همراهی وجه «مشفقون» با اسم «خشیه»، از این رو جالب است که در ارتباط با تأثیرات آنی وحی - «مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ» و وصف آنان که وحی را پذیرفته‌اند - مِنْ خَشِيَّتِهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ، به کار می‌رود.

کلمات مشتق از ریشه ح. ذ. ر، بیست و یک مرتبه در قرآن تکرار می‌شوند؛ شش مرتبه به صورت فعل معلوم ناقص (يَحْذِرُ)؛ شش بار در حالت امری (احذر)؛ دو بار به صورت اسم فعلی «حذر» و یک بار به صورت وجه معلوم «حاذر» و یکبار به صورت وجه مجهول «مَحْذُور». نکته شایان ذکر این است که اسم «حذر» در معنای هشدار، سه بار در سوره نساء (یک بار در آیه ۷۱ و دو بار در آیه ۱۰۲) و وجه فعل ناقص آن دو بار در سوره آل عمران (آیات ۲۸ و ۳۰) ذکر شده است. این نوع ترس در معنای آگاه بودن و شجاعت نشان دادن، هم در اشاره به کافران و هم مؤمنان به کار می‌رود و عمدتاً در بافت‌هایی آمده که از وحی و قرآن سخن به میان می‌آید. بنابراین، این ترس به‌ویژه با این نگرش در ارتباط است که منافقین خود نیک می‌دانند وحی‌ای که بدان خرده می‌گیرند، در واقع، ممکن است سرّ ضمیر آنان را برملا کند (توبه: ۶۴)؛ اینکه، گروهی می‌باید در دین آگاهی پیدا کنند تا قوم خود را از کیفر الهی بیم و انذار دهند (توبه: ۱۲۲)؛ اینکه نباید خطاب کردن پیامبر مانند خطاب کردن افراد به یکدیگر باشد (نور: ۶۳) و اینکه آنان که از پذیرش حق سرباز می‌زنند، مانند کسانی‌اند که در معرض رگباری از آسمان - که در آن تاریکی‌ها و رعدوبرق است، قرار گرفته‌اند و از نهیب آذرخش و بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوش‌هایشان نهاده‌اند (بقره: ۱۹). در عین حال، حالت امری این فعل، همیشه ناظر به کسانی است که ایمان آورده‌اند - از جمله شخص

پیامبر(ص)- و نه آنان که کافر شده‌اند (برای نمونه، بقره: ۲۳۵؛ مائده: ۴۹ و ۹۲؛ تغابن: ۱۴).

ریشهٔ واژهٔ خ. ش. ی.، ۴۸ مرتبه در قرآن تکرار می‌شود: شش بار به صورت فعل معلوم کامل؛ ۲۹ بار به صورت معلوم ناقص (بخشی)؛ پنج بار به صورت امری (اخشی) و هشت بار به صورت اسم فعلی «خشیه». نمونه آیاتی که این واژه و مشتقات آن در آنها به کار رفته، جملگی ناظر به مفهوم کلی و متعارف ترس و بیم است. عمدهٔ این مفاهیم ناظر است به ترس انسان از انسانی دیگر (برای نمونه، بقره: ۱۵۰؛ نساء: ۷۷؛ مائده: ۳؛ توبه: ۱۳) یا ترس از موقعیتی مادی (برای نمونه، توبه: ۲۴؛ اسراء: ۳۱؛ اسراء: ۱۰۰) و یا ترس از خدا در متعارف‌ترین معنای کلمه (برای نمونه، توبه: ۱۸؛ یس: ۱۱؛ ق: ۳۳؛ بینه: ۸). البته، ترس از خدا از این حیث، ترس از مجازات الهی به معنای دقیق کلمه نیست، بلکه کیفیت اخلاقی مؤمنان و افرادی است که تلاش می‌کنند از مشیت الهی تبعیت کنند. از این رو، عبارت «ترس از خدا» همیشه بار معنایی اخلاقی دارد: «...آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند» (توبه: ۱۸) یا «[همان] کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و از قیامت هراسناک‌اند» (انبیاء: ۴۹). از همین حیث است که «خشیه» به مفهوم «تقوا» در وصف مؤمنین به کار می‌رود. از این رو جای تعجب ندارد که خشیه در مقام بدل برای متقی و مؤمن به کار رود.

علاوه بر کلمات مشتق از ریشهٔ و. ق. ی، ریشهٔ خ. و. ف نیز بیش از سایر ریشه‌های ناظر به نوعی ترس و نگرانی، تکرار می‌شود.^۱ این ریشه، در کل، ۱۲۴ مرتبه در قرآن تکرار می‌شود:

۱. در فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ص. ۷۹۶، آمده است:

أَخَفَ - إِخَافَةً [خوف] ه: او را ترسانید، - الطريق: راه ترسانک شد.

تَخَوَّفَ - تَخَوُّفًا [خوف]: ترسید، این واژه ضد (أَمِنَ) است، پرهیز کرد، - علیه شيئاً: بر او از چیزی ترسید، - الشيء: آن چیز را کم کرد، - الحق: حق او را نداد و غصب کرد.

الْحَائِفُ - ج حَوُوفٌ وَ حَيْفٌ وَ حَيْفٌ وَ حَائِفُونَ [خوف]: فا «حائِفٌ مِن»: از چیزی ترسانک است «حَائِفٌ عَلَيَّ»: بر چیزی نگران است.

خَافَ - حَوُوفًا وَ حَيْفًا وَ مَخَافَةً وَ حَيْفَةً [خوف]: ترسید، پرهیز کرد، ضد (أَمِنَ) است «خَافَهُ وَ خَافَ مِنْهُ وَ خَافَ عَلَيْهِ»: از او ترسید یا ترسان شد.

الْحَافٍ - [خوف]: آنکه بسیار ترسد، بسیار ترسو.

الْحَافَةَ - [خوف]: جامه‌ای است از چرم که عسل گیرنده آن را پوشد، آنچه که با آن میوه‌ها را چینند.

خَاوَفَ - مَخَاوِفَةً [خوف] ه: در ترسیدن بر او چیره شد.

الْحَوَافِ - [خوف]: فریاد و ناله و زاری.

حَوَّفَ - تَحْوِيفًا [خوف] ه: او را ترسانید، - الطريق: راه را ترسانک کرد.

الْحَوْفُ - [خوف]: ترس، بیم و هراس «حَوْفًا مِن»: از ترس اینکه «حَوْفًا عَلَيَّ»: نگرانی از، بیم از اینکه.

الْحَيْفَةَ - ج حَيْفٌ [خوف]: ترسیدن، حالت ترسو.

۱۸ مرتبه در قالب فعل کامل معلوم؛ ۶۴ مرتبه در قالب فعل ناقص معلوم (یخاف)؛ یک مرتبه در حالت امری (خف)؛ ۲۶ مرتبه در حالت اسمی (خوف) و سه مرتبه در حالت وصفی معلوم (خائف). وانگهی، اسم مؤنث خیف - که یکبار در حالت قیدی (آعراف: ۲۰۵) به کار می‌رود - شش بار تکرار می‌شود. همچنین، علاوه بر مشتقات صرفی فعل کامل معلوم، شکل فعلی خوف، که چهار بار در حالت معلوم ناقص (یخوف) و یکبار در حالت اسم تخویف به کار می‌رود، نیز در قرآن به وقوع می‌پیوندد. درنهایت، شکل اسمی «تخوف» در معنای «ترساندن» یا «ذره‌ذره از بین بردن»، فقط یکبار تکرار می‌شود (نحل: ۴۷)^۱. خوف و مشتقات آنکه از جمله متعارف‌ترین کلمه برای بیان ترس در زبان عربی است، در بافت‌های مختلف، تکرار می‌شود. آنگاه که خوف در بافت‌های آخرت‌شناختی یعنی هشدار به مجازات الهی به کار می‌رود، به حالات روانی مرتبط با دل‌نگرانی‌های روز آخرت اشاره می‌کند. از آن جمله است آیه ۱۰۳ سوره هود^۲ یا آیه تکرارشونده «ولاخوف» که ۱۳ مرتبه تکرار می‌شود.

المَخَافَةُ - [خوف]: مص «مَخَافَةُ أَنْ» برای ترس از آنکه ...

المَخَافِيف - [خوف]: چیزهای بر حذر کننده و ترسناک، خطرات.

المُخَوِّف - [خوف]: آنچه که از آن بترسند، ترسناک.

المُخِيف - [خوف]: خوفناک، ترسناک.

۱. أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۴۷) یا آنان را در حالی که وحشت‌زده‌اند فرو گیرد؟ همانا پروردگار شما رؤوف و مهربان است.

صاحب‌المیزان در مجلد ۱۲، ص. ۲۸۳ ترجمه فارسی می‌نویسد: کلمه «تخوف» به معنای تمکن و جای‌گیری ترس در دل است، پس «أخذ بر تخوف»، به معنای عذاب است که با سابقه ترس فرا رسد، و خلاصه قبلاً نشانه‌هایش برسد تا هر که می‌خواهد به وسیله توبه و ندامت و امثال آن از فرا رسیدن آن جلوگیری کند و بنابراین، «أخذ بر تخوف» در مقابل آمدن «عذاب من حیث لا یشرعون» است، اولی عذاب با مقدمه و نشانه‌های قبلی و دومی عذاب بی‌خبر و ناگهانی است. چه بسا بعضی «۳» گفته‌اند که: «أخذ بر تخوف»، به معنای عذاب به هر چیزی است که ترسناک باشد ولی هلاکت نیاورد، مانند زلزله و طوفان و غیر آن دو. در قاموس قرآن ص. ۳۱۲ آمده است: بمعنی ظهور خوف است (راغب). أخذ بتخوف آن است که کسی را با ظهور خوف بگیرند خداوند یکدفعه غفلتاً انسان را گرفتار می‌کند مثل زلزله و سکنه و دفعه دیگر با ظهور خوف مثل سرطان مثلاً «نعوذ بالله منه» که شخص می‌داند این مرض او را از بین خواهد بود با علم بمردن و ترس از آن بتدریج از بین می‌رود و یا مثل کسی که می‌داند او را اعدام خواهند کرد چنین شخصی با ظهور خوف گرفتار می‌شود معنی آیه چنین می‌شود: یا آنها را در حال تلاش گرفتار کند، آنها عاجز کننده خدا نیستند و یا آنها در حال خوف و درحالی که می‌ترسند و می‌لرزند گرفتار نماید ... ناگفته نماند: خوف یکی از صفات نیک است و انسان را از بدبختی‌های دنیا و آخرت نجات می‌دهد مثل خوف از خدا، خوف از عذاب آخرت، خوف از ذلت دنیا و آخرت و غیره، در قرآن کریم در این‌گونه موارد به‌کار رفته است و از صفات و شعار بندگان خداست به خلاف جن که از ضعف نفس ناشی است و از علامات نقص است (با برخی تغییرات نگارشی).

۲. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (۱۰۳) قطعاً در این [یادآوری‌ها] برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد عبرتی است. آن [روز] روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند، و آن [روز] روزی است که [جملگی در آن] حاضر می‌شوند.

به همین ترتیب، این کلمه و مشتقات آن برای اشاره به آیات الهی از جمله ترس از معجزات انبیاء مانند معجزه موسی به کار می‌رود (برای نمونه، نمل: ۱۰؛ طه: ۶۸).^۱

۳. تقوا

فقط در پرتو درک حوزه معنایی گونه‌گون مشتمل بر سایه روشن‌های معنایی مفهوم کلی «ترس» در قرآن است که مفهوم تقوا می‌تواند به طرز مناسب در بافت قرار گیرد. واژگان مشتق از ریشه و. ق. ی درست مانند دیگر انواع ترس که در گفتمان قرآنی به کار رفته، در بافت‌های خاص و بافت‌های مضمونی عموماً پیش‌گویانه، رخ می‌دهد. گرچه همان‌گونه که خواهیم دید، خود مفهوم تقوا مشمول برخی سایه روشن‌های معنایی و همچنین برخی تغییرات معنایی و کاربردی می‌شود که ظاهراً با گاه‌شماری متن قرآن، همبستگی دارد. وقوع نسبتاً گسترده واژگان مشتق از ریشه و. ق. ی، چه از حیث بافت‌های مضمونی و چه بافت‌های گاه‌شمارانه، این امکان را فراهم می‌آورند که سیر تکاملی این مفهوم را در قرآن، شناسایی و مشخص کنیم و نشان بدهیم چگونه بار معنایی این واژه در گذر زمان، تغییر کرده است.

چنان‌که ایزتسو^۲ (۱۹۶۴) خاطرنشان می‌کند، در عصر جاهلی، فعل اتقی، خیلی در معنای مذهبی کاربردی نداشت و اینکه به‌جز شاعران که ایزتسو آنها را بخشی متعلق به «محل خاص حنیفیان می‌داند و کسانی که آشکارا زیر نفوذ یهودیت بودند». این واژه به‌ویژه بار معنایی بدوی دارد. ایزتسو براساس کاربرد این واژه در شعر جاهلی پیشنهاد می‌کند که ساختار مفهومی اصلی اتقی در معنای غیرقرآنی آن، ناظر به حالتی است که در آن، «میان خود و چیزی را که از آن می‌ترسید، چیز دیگری را قرار دهید که بتواند حایل میان شما و امر ترساننده قرار گیرد و محافظ شما از آن باشد». از این‌رو، در معلقه عنتره {بیت ۶۴} آمده است: «إِذْ يَتَّقُونَ بِبِئْسَ الْأَسِنَّةِ لِمَ أَحْمُ / عَنْهَا وَلَكِنَّ صَايِقَ مُقَدَّمِي: آنگاه که (دوستانم) مرا میان خودشان و سرنیزه‌های دشمنان قرار می‌دهند تا خود را پشت سر من حفظ کنند (و من سپر بلای ایشان باشم)، اصلاً شانه خالی نمی‌کنم، ولی نمی‌توانم خوب پیش‌روی کنم و جای پای من تنگ می‌شود». از این‌رو، در بافت شعر جاهلی، فعل يتقون در

۱. «وَأَلْقَى عَصَاهُ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ» (۱۰) و عصابت را بیفکن. پس چون آن را همچون ماری دید که می‌جنبد، پشت گردانید و به عقب بازنگشت. «ای موسی، مترس که فرستادگان پیش من نمی‌ترسند.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) گفتیم: «مترس که تو خود برتری.

ملموس‌ترین و عینی‌ترین معنای کلمه به کار می‌رود، اما در برخی موارد، این فعل در معنای اخلاقی‌تر به کار می‌رود که بیتی از معلقه زهیر {بیت ۵۱} نمونه آن است: «وَمَنْ يَجْعَلِ الْمَعْرُوفَ مِنْ دُونِ عِرْضِهِ / يَفِرُّهُ وَمَنْ لَا يَتَّقِ الشُّتْمَ يُشْتَمِ: و آن کس که بخشنده‌گی را میان شرف شخصی و (نکوهش ممکن دیگران) قرار دهد، سبب افزایش خرچه بیشتر شرف خود می‌شود؛ در صورتی که آن کس که بدین ترتیب خود را از سخن زننده نگاه ندارد (لایتنق)، در معرض شتم و ناسزا قرار می‌گیرد.^۱

در یک جهت، معنای مفهومی تقوا بدان گونه که در قرآن به کار رفته، معنای طبیعی و مادی فعل را به معنای اخلاقی بدل کرده است. بنابه این، آنچه محافظت می‌شود نه خطر فیزیکی، بلکه خطری با بار معادشناختی قوی است که همان مجازات الهی خواهد بود. مفهوم قرآنی تقوا در اصل ناظر است به فضایی آخرت‌شناختی که به‌ویژه به‌طور سراسر با روز قیامت و تبعات آن در ارتباط است. از این رو، خداوند در هشدار به کسانی که در آتش دوزخ افکنده خواهند شد، به مؤمنان اطمینان می‌دهد که (لیل: ۱۴-۱۷): «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَطَّى» (۱۴) «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» (۱۵) «الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (۱۶) «وَوَسَّيْجَنَّبَهَا الْأَتَقَى» (۱۷) پس شما را به آتشی که زبانه می‌کشد هشدار دادم. (۱۴) جز نگون‌بخت‌تر [این مردم] در آن درنیاید: (۱۵) همان که تکذیب کرد و رُخ برتافت. (۱۶) و پاک‌رفتارتر [این مردم] از آن دور داشته خواهد شد: (۱۷).

با این حال، این ترس اخروی، از آن جمله تهدیدهایی نیست که واژگانی مانند «رعب» و «فزع» که برای تهدید و هشدار علیه کافران استفاده می‌شوند، ناظر به آن باشد. همچنین این ترس هیچ ارتباطی به واژگان مشتق از ریشه‌های ر. ه. ب یا ش. ف. ق. ندارد، چون هیچ‌یک از این ریشه‌ها در بافت‌های اخروی به کار نمی‌روند.

ایزتسو بر این باور است که متن قرآن در سیر نزولی خود از کاربرد اتقی در معنای ناظر به ترس اخروی از مجازات الهی، به سمت کاربرد اتقی در معنای «ترس زاهدانه از خدا» و سرانجام، «زهد و ورع محض و دیگر هیچ» حرکت کرده است. ایزتسو این سیر تکاملی را مبین «نگرش اخلاقی بنیادین» مستتر در متن قرآن می‌داند که در کامل‌ترین معنای کلمه رودروی مفاهیم والای موجود در «حمیته الجاهلیه» قرار می‌گیرد. در واقع، «تسلیم کامل و آزادانه فرد به اراده الهی و فضیلت‌های بنیادین تواضع، بردباری و شکیبایی، خوف از خدا و دوری از خودنمایی، در ذهن عرب مشرک درنده‌خو، چیزی جز تجلیات مختلف ضعف و زبونی نبود» (Izutsu, 1964, p. 140). از این رو، در بقره: ۲۰۶ آمده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُ

۱. ترجمه اشعار از احمد آرام با اندکی تغییرات.

«أَتَقِيَ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ» (۲۰۶) و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن» نخوت، وی را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است، و چه بد بستری است (۲۰۶). همان‌گونه که ایزتسو خاطرنشان می‌کند، در چشم مسلمان صدر اسلام، ترس از داوری روز قیامت و صاحب روز جزا، «بنیادی‌ترین محرکه این دین جدید است که زیرساخت همه جنبه‌های آن را تشکیل می‌دهد و حال و هوای اساسی آن را معین می‌سازد» (Izutsu, 1964, p. 397).

درست است که اظهارنظرهای ایزتسو راهگشا و روشنگر است، توصیف نسبتاً دقیقی که از تغییرات معنایی واژه تقوا به دست می‌دهد، آن‌چنان‌که خود او ادعا می‌کند، توصیفی روشن و گویا نیست. از همان ابتدا، واژه تقوا، بار معنایی خاصی را به دوش می‌کشد که گرچه با کاربردهای متعاقب، بسط و توسعه پیدا کرد، همچنان هاله‌ای از اولین معناهای قرآنی را با خود همراه دارد. این مسأله به طرز خیره‌کننده در کاربرد واژه خوف و مشتقات آن در مقابل کاربرد تقوا و مشتقات آن در بافت‌های مضمونی مشابه، مصداق پیدا کرده است. اول اینکه، تقوا معمولاً برای توصیف حالت بی‌ایمانی به کار نمی‌رود؛ حال آنکه، خوف در قرآن با بی‌ایمانان و مؤمنان در ارتباط است. دوم، تقوا در عین اینکه در بافت‌های اخروی به خوف نزدیک می‌شود، آن شبکه مستحکم ارتباطات روانی خوف را ندارد و بیفزاییم که واژگان مشتق از خوف، در طیف اخلاقی گسترده‌ی واژه تقوا، کارایی ندارد. کاربرد خوف و مشتقات آن، در سیر گاه‌شمارانه نزول قرآن، تغییرات اندکی را نشان می‌دهد و در نقطه مقابل تقوا، بار معنایی اولیه خود را که همان ترس از تهدیدات محسوس است، در قرآن حفظ کرده است. در سوره‌های اولیه و میانی مکی، تقوا، با نوعی ترس خاص اخروی هم‌ارزی و نزدیکی پیدا می‌کند اما در همین دوره، زمینه را برای کاربردهای معنایی گسترده‌تر در سوره‌های بعدی فراهم می‌کند که همان ارزش مرتبط با پراکسیس اخلاقی و مذهبی است. از این رو در سوره لیل که از سوره‌های مکی است، وصف آدمی آمده است که «فَسَيَسِّرُهُ لِّلْيُسْرَى: به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت» (۷)؛ یعنی، «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى: اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت» (۵). همچنین در آیه ۳۲ سوره نجم آمده است: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ ... هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى: آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاریها، خودداری می‌ورزند... او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است»^۱.

۱. متن کامل آیه به شرح زیر است: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَ تَرْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى: آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاریها- جز لغزش‌های کوچک- خودداری می‌ورزند، پروردگارت [نسبت به آنها] فراخ‌آمزش است. وی از آن دم که شما را از زمین

با این حال، پیش از این، در بافت‌های مضمونی کاربرد واژه تقوا، تغییر معنایی خاصی رخ می‌دهد. این تغییر معنایی، تغییری گسترش‌یابنده و وسیع است و گذار از ترس صرفاً منبعث از دغدغه‌های اخروی در لحظه را به بافت محدود به پراکسیس اخلاقی و مذهبی، نشان می‌دهد. کاربرد اسم مفعول متقی که در تقابل بلاغی با متضادهایی مانند کافر و ظالم قرار می‌گیرد، که دو نمونه آرمانی از کنش‌هایی را نشان می‌دهند که در تقابل با افراد متقی قرار دارند. به طریق اولی، نقطه اوج تغییر از معنای اولیه تقوا به زهد و ورع محسوب می‌شود. در آیات متعلق به سور اولیه مکی، واژه متقی به‌طور پیوسته در بافت‌های اخروی کاربرد دارد؛ در این آیات، متقی آشکارا به افرادی اشاره دارد که «در میان باغ‌ها سکونت دارند» در مقابل با افرادی که به درون آتش پرتاب می‌شوند. از آن جمله است آیات ۱۵

سوره ذاریات؛ ۱۷ سوره طور و ۴۱ سوره مرسلات:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) پرهیزگاران در باغ‌ها و چشمه ساراند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ (۱۷) پرهیزگاران در باغ‌هایی و [در] ناز و نعمت‌اند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ (۴۱) اهل تقوا در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه ساراند.

از این حیث، متقی در تقابل با متضادهای خود قرار دارد و از آیات سور میانی مکی نیز می‌توان به تضاد میان افرادی که به این ویژگی متخلق‌اند و افرادی که این ویژگی را ندارند، اشاره کرد.

در دوره‌های بعدی، همین تضاد میان واژگان متقی و کافر و ظالم ادامه پیدا می‌کند، اما دغدغه‌ای اخروی با سایر مسائل همبسته می‌شود. این تغییر ابتدا در شماری از سوره‌های میانی مکی رخ می‌دهد و در آیات متعلق به دوره اواخر مکی، به اوج خود می‌رسد و در دوره مدنی، تمام و کمال تحقق پیدا می‌کند. در دوره گذار یعنی زمان هجرت، بحث تقوا با مسائل مربوط به نبوت و خطری که متوجه منکران پیامبران مرسل است، در ارتباط قرار می‌گیرد. در اینجا، مفهوم «ترس از خدا»، صبغه خاص یعنی کیفیت اخلاقی مثبت پیدا می‌کند که ویژگی پارادایمی مؤمن است و بالعکس، کافر به تمامی فاقد آن است. از این رو، می‌بینیم که ایوب، به سبب ظرفیتی که در مقام مثل اعلاّی اخلاقی پیدا می‌کند، واجد صفت «تقی» می‌شود: «حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) و [نیز] از جانب خود، مهربانی و پاکی [به او دادیم] و تقوایبش بود. (۱۳) و با پدر و مادر خود نیکرفتار بود و زورگویی نافرمان نبود» (مریم: ۱۳-۱۴). و نوح، هود، صالح، لوط و شعیب نیز با کلماتی مشابه، به مردمان خود هشدار می‌دهند: «آیا تقوایبش نمی‌کنید؟ پس از خدا

پدید آورد و از همان‌گاه که در شکم‌های مادرانتان [در زهدان] نهفته بودید به [حال] شما دانانتر است، پس خودتان را پاک شمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده دانانتر است (۳۲).

بترسید و از من اطاعت کنید» (شعراء: ۱۰۶-۱۰۸؛ ۱۲۴-۱۲۶؛ ۱۴۲-۱۴۴؛ ۱۶۱-۱۶۳؛ ۱۷۹-۱۷۷). خداوند نیز می‌فرماید (مؤمنون: ۵۲): «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲) و در حقیقت، این امت شماست که امتی یگانه است، و من پروردگار شمایم پس، از من پروا دارید».

اما در اواخر دوره مدنی، این مفهوم تقوا، تماماً با پراکسیس اخلاقی و مذهبی در ارتباط قرار می‌گیرد؛ از این رو، در آیاتی، به این برداشت وسیع‌تر از پراکسیس مذهبی اشاره می‌شود. از آن جمله است زمر: ۱۰: «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»: بگو: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده‌اند، نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است. بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت».

در همین حال و هواست که موسی به قوم خود می‌گوید (اعراف: ۱۲۸): «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»: موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جوید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست آن را به هر کس از بندگان که بخواهد می‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است. و همچنین، نوح به قوم خود می‌گوید (هود: ۴۹): «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»: این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو. پس شکیبا باش که فرجام [نیک] از آن تقوایندگان است.

همچنین، خداوند خطاب به مسلمانانی که مورد تعدی «مکرکنندگان» (نحل: ۲۶) یعنی مخالفان پیامبران قرار گرفته‌اند، می‌فرماید: «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ قَالَُوا خَيْرٌ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَاؤِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ»: و به کسانی که تقوایگانه شدند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می‌گویند: «خوبی». برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند [پاداش] نیکویی است، و قطعاً سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزگاران».

در اینجا، تقوا با فضائل اخلاقی و پراکسیس مذهبی مانند توبه صادقانه، شهادت ندادن دروغ، و نریختن خون کسی که «خدا خوشش را حرام کرده است» (فرقان: ۶۸)، و کسی که عمل صالح انجام می‌دهد، در ارتباط است. معناهای اخروی که بر این نوع ترس سایه‌گستر است و قویاً در سور اولیه رواج دارد، در سور مدنی جایگاه دوم را پیدا می‌کنند. درواقع، ترس دیگر صرفاً حالت روانی نیست که از پی هشدارهای اخروی پدید آید بلکه، فضیلتی

اخلاقی است که مؤمنان باید آن را در خود بارور سازند. اینجاست که ترس اخروی منبعث از واژگانی مانند «مشفق» و «خوف»، نقشی برساختنی پیدا کرده و به ترس برآمده از پرورش رفتار اخلاقی و دینی بدل می‌شود. نمی‌خواهیم بگوییم که انگیزه پس پروراندن این گونه فضیلت‌ها، تغییر کرده است - چه دغدغه‌های اخروی همچنان در خلال نمونه آیات مشهود است - بلکه می‌خواهیم بگوییم که حوزه معنایی متشکل از مفهوم تقوا، توسعه یافته، گسترش یافته و از حیث کیفیت و معانی تلویحی، از سایر انواع «ترس»، بازساختنی است. در سور متعلق به دوره مدنی، توسع معنایی نمود آشکار دارد. در همین دوره است که مفهوم تقوا در مقام «زهّد و ورع» و در معنای تسلیم و سرسپردگی محض و آگاهانه به خدا و اراده الهی، به طرزی تمام و کمال، قوام می‌یابد و مایه‌ور می‌شود. در این دوره، «پرهیزکاری»، در طیفی از بافت‌های گسترده به کار می‌رود. تقوا دیگر به طور خاص با دغدغه‌های اخروی در ارتباط نیست، بلکه عمدتاً مشمول دغدغه‌های قضایی، اخلاقی، فرهنگی، معنوی و حتی روزمره می‌شود. برای آنکه تقوا در کل بازندگی مسلمانان همخوانی پیدا کند، تمام و کمال بازندگی فردی و جمعی مسلمانان قرین می‌شود. در واقع، تقوا به کیفیت اخلاقی بدل می‌شود که می‌تواند چالش‌های فراروی زندگی روزمره را راهبری کند و اینجاست که تقوا به مفهوم «وجدان مذهبی» نزدیک می‌شود. تقوای پیشگی به مثابه کیفیت اخلاقی مثبت، غالباً با عباراتی مانند «لعلکم تتقون» (بقره: ۲۱، ۶۳، ۱۷۹ و ۱۸۳) در خصوص مؤمنان به کار می‌رود^۱. این فضیلت غالباً با سایر فضیلت‌های اخلاقی مانند صبر، ایمان، و انجام دادن عمل صالح هم‌نشین است. از این رو، در آیه ۱۸۶ سوره آل عمران می‌خوانیم: «لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَدَى كَثِيرًا وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»: قطعاً در مالها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد، و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] از کسانی که به شرك گراییده‌اند، [سخنان دل] آزار بسیاری خواهید شنید، و [الی] اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی از عزم استوار [شما] در کارهاست.

۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) ای مردم، پروردگارتان را که شما، و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید (۲۱).
وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) و چون از شما پیمان محکم گرفتیم، و [کوه] طور را بر فراز شما افراشتیم، [و فرمودیم]: «آنچه را به شما داده‌ایم به جدّ و جهد بگیرید، و آنچه را در آن است به خاطر داشته باشید، باشد که به تقوا گرایید.» (۶۳).
وَ لَكُمْ فِي الْفُصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹) و ای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید (۱۷۹).

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید (۱۸۳).

ساحت ارتوپراکتیک یا عملکردی (Orthopraxic Dimension) تقوا به‌ویژه در آیات مدنی مرتبط با موضوعات کیش‌مآبانه (Cultic Matters) مانند آداب حج، نماز و روزه آشکار می‌شود. در اینجا، آئین کیش‌مآبانه، در بطن بافت بزرگ‌تر پراکسیس مذهبی قرار می‌گیرد که خود متأثر از نوعی زهد و ورع عمیقاً گونه‌گون است. انجام دادن آئین‌های مذهبی بر عهده کسانی است که نه فقط ایمان آورده‌اند بلکه «از پروردگار خود بیم دارند» اما، تعصب مذهبی مستتر در فضیلت تقوا، این مراسم عبادی محدود و محصور می‌کند. در آیات ۳۰-۳۲ سوره حج می‌خوانیم: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (۳۰)؛ «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۳۱)؛ «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۳۲). این است [آنچه مقرر شده] و هر کس مقررات خدا را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است، و برای شما دامها حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود. پس، از پلیدی بتها دوری کنید، و از گفتار باطل اجتناب ورزید. (۳۰) در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک‌گیرندگان [برای] او! و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فروافتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده‌اند یا باد او را به جایی دور افکنده است. (۳۱) این است [فرايض خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد در حقیقت، آن [حاکمی] از پاکی دل‌هاست (۳۲).

همچنین، تقوا با موضوعات معنوی و ارتباط میان مؤمن و پروردگارش سروکار دارد و تقوا غالباً حکم کیفیت واسط میان خدا و بندگان را بر عهده دارد و آیه مدام تکرارشونده «ان الله يحب المتقون» مصداق بارز آن است. سایر نمونه آیات عبارت‌اند از: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید. (مائده: ۳۵).

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»: و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: «حتماً تو را خواهم کشت.» [هابیل] گفت: «خدا فقط از تقواییشان می‌پذیرد.» (مائده: ۲۷).

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید. (آل عمران: ۱۰۲).

همچنین، در این سورها، تقوا به اخلاقی اجتماعی همراه با تبعات سیاسی دلالت می‌کند. در آیه ۹ سوره مجادله می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِنِّمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با یکدیگر محرمانه گفتگو می‌کنید، به [قصد] گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید، و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید، و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید».

وانگهی، تقوا در حوزه تجاری نیز بخشی از هر قرارداد است. از این رو، در آیه ۲۸۲ سوره بقره که از جمله طولانی‌ترین آیات است، در انعقاد قراردادهای تجاری، خداوند به انسان دستور می‌دهد که دین خود را ادا کند^۱. به همین ترتیب، خداوند در تقسیم غنائم در آیه اول سوره انفال می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: [ای پیامبر،] از تو در باره غنائم جنگی می‌پرسند. بگو: «غنائم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید، و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید».

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجْلِ مَسْمِي فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَكْتَبَ بَيْنَكُمُ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لِيُمِلَّ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَخْشَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِلَّ هُوَ فَلْيُمِلَّ إِلَيْهِ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجْلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشُّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تُرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ اسْتَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَعَلَّقُوا فِائَةً فَسَوْفَ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۲۸۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به وامی تا سررسیدی معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید؛ و باید نویسنده‌ای (صورت معامله را) بر اساس عدالت، میان شما بنویسد؛ و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن خودداری کند، همان گونه [و به شکرانه آن] که خدا او را آموزش داده است و کسی که بدهکار است باید امل کند؛ و او [نویسنده] بنویسد. و از خدا که پروردگار اوست پروا نماید، و از آن، چیزی نگاهد. پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا ناتوان است، یا خود نمی‌تواند امل کند، پس ولی او باید با [رعایت] عدالت، امل نماید. و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه بگیرید]، تا [اگر] یکی از آن دو [ازن] فراموش کرد، [ازن] دیگر، وی را یادآوری کند. و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند. و از نوشتن [بدهی] چه خرد باشد یا بزرگ، ملول نشوید، تا سررسیدش [فرا رسد]. این [نوشتن] شما، نزد خدا عادلانه‌تر، و برای شهادت استوارتر، و برای اینکه دچار شك نشوید [به احتیاط] نزدیکتر است، مگر آنکه داد و ستدی نقدی باشد که آن را میان خود [دست به دست] برگزار می‌کنید در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را بنویسید. و [در هر حال] هرگاه دادوستد کردید گواه بگیرید. و هیچ نویسنده و گواهی نباید زبان ببیند، و اگر چنین کنید، از نافرمانی شما خواهد بود. و از خدا پروا کنید، و خدا [بدین گونه] به شما آموزش می‌دهد، و خدا به هر چیزی داناست.

در بسیاری از آیات مربوط به قانون‌گذاری از جمله، تقسیم ارث (بقره: ۱۸۰) جهیزیه (بقره: ۲۴۱)، عمل به دستورات، وظیفه‌ای است که بر دوش متقون قرار دارد. همچنین، لازم است که روابط خانوادگی براساس تقوا انجام گیرد: «وَ إِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (نساء: ۱۲۸) و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر، به آشتی گرایند که سازش بهتر است. و [لی] بخل [و بی‌گذشت بودن]، در نفوس، حضور [و غلبه] دارد و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

حتی بر همسران پیامبر نیز فرض است که در امور زندگی، فضیلت اخلاقی تقوا را به‌جا آورند: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (احزاب: ۳۲) ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ‌یک از زنان [دیگر] نیستید، اگر سرِ پروا دارید پس به ناز سخن می‌گویید تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گوید.

جمع‌بندی

فضل‌الرحمان پیشنهاد کرده است واژه تقوا را در کامل‌ترین معنای کلمه، به «وجدان» برگردانیم؛ یعنی، تقوا عبارت از «ترسی است که از حس خطیر مسئولیت‌پذیری در این دنیا و جهان آخرت ناشی می‌شود» (ص. ۲۹). فضل‌الرحمان در هم‌راستا دانستن تقوا با ارزش مذهبی و اخلاقی که بر پراکسیس مذهبی تأثیرگذار است، بر این نظر است که این واژه، مبین مفهومی است که «در اصل در بطن تنش‌های اخلاقی و حرمت‌های الهی قرار دارد و توازن این تنش‌ها و حریم‌ها را بر هم نمی‌زند یا خدشه‌دار نمی‌کند» (همان‌جا). در جهان قرآنی، این ویژگی برآمده از «خداترسی» از جمله واژگان توصیفی مرجح ناظر به فردی است که پیام قرآنی را می‌پذیرد و نهایت تلاش خود را به عمل می‌آورد تا طبق آن رفتار کند. اما آنگاه که تقوا را در حوزه معنایی گسترده‌تر مفهوم کلی «ترس» در قرآن قرار می‌دهیم، درمی‌یابیم که تقوا در نقطه مقابل واژگان ناظر به این معنا، و در کامل‌ترین معنای کلمه، مجموعه‌ای لایه‌لایه و گونه‌گون از تداعی‌ها را به همراه دارد که حدود و ثغور معنایی آنها با مفاهیم از حیث معنایی نامرتبط رفتار مذهبی و اخلاقی، روابط اجتماعی و روان‌شناسی واکنش انسان به هشدارهای اخروی هم‌پوشانی دارد. چنان‌که نشان دادیم، سیر رتوریک و

بلاغی واژه تقوا، با چینش گاه‌شمارانه نولدکه همبستگی دارد: معنای تقوا از «محافظت» در برابر هشدار کلی اُخروی در سور اولیة مکی آغاز می‌شود و به مجموعه‌ای متنوع و پیچیده از نگرش‌های اخلاقی و رفتاری در سور متأخر مکی و همچنین، سور مدنی، و درنهایت، به خوشه‌ای بزرگتر از معناها و تداعی‌های مشعر به مفهوم کلی «ترس از خدا» بدل می‌شود که در مقام کیفیتی اخلاقی، از طیف‌بندی پراکسیس مذهبی و اخلاقی، تأثیر می‌پذیرد.

منابع

۱. بسام الجمل (۱۳۸۹). پژوهشی نو در باب اسباب نزول قرآن (سید حسین سیدی: مترجم). تهران: سخن.
2. Andry R (2006). Western scholarship and the Quran. In *The Cambridge Companion to the Quran*, ed. By Jane Dammen McAuliffe, 235–251.
3. Ohlander, E (2005). Fear of God (Taqwa) in the Quran: Some Notes on Semantic Shift and Thematic Context. *Journal of Semitic Studies* L/1, 137–152.
4. Fazlur R (1989). *Major Themes of the Qur'an*, 2nd edn (Minneapolis 1989), 28.
5. Toshihiko I (1964). *God and Man in the Koran: Semantics of the Koranic Weltanschauung* (Keio University Studies in the Humanities and Social Relations 5, Tokyo 1964), 234.